



سید محمدعلی

شرح عملیات پارتیزانی در عمق ۵۰۰ کیلومتری خاک عراق در بیان حسین پاشنا رز منده بسیجی

۱۳۵ روز بردوش ارتفاعات پراز برف

اسماعیل علوی
دبیر گروه پایداری

پزشک در مانگاه ومسئول تشخیص بیماران کرونایی برای معرفی به مراکز درمانی است. حسین پاشنا جوان تر از آن می نماید که سابقه جبهه و جنگ داشته باشد، اما دار، بیش از آنکه گمان کنیم، اولین بار در پانزده سالگی عازم جبهه های میانی شده و در باز پس گیری مهران در عملیات کر بلا ی(۱) با سایر رزمندگان حاضر در منطقه سهیم است. شنیده ایم که در عملیاتی برون مرزی و پارتیزانی هم شرکت داشته که صحنه هایی از آن ضبط تلویزیونی شده و به صورت ویدئویی جذاب با عنوان «در مسیر بازگشت» با همت گروه روایت فتح روی سایت آپارات قرار گرفته است. سالروز عملیات های پارتیزانی فتح ۳ در منطقه زاخو و دهوک، ظفر ۳ و در منطقه دربندپخان و دهوک، والفجر ۴ در یلندی های کانی مانگا و نصر ۴ در مامور تا که همگی در نیمه دوم آبان به اجراء آمده اند بهانه کرده و به سرانگی می رویم، اما تمایلی برای بازگو کردن شرح آن عملیات نشان نمی دهد تا آنکه با اصرا ما حاضر به زیان آوردن بخش هایی از خاطرات آن عملیات که ۱۳۵ روز به طول انجامیده و تا عمق ۵۰۰ کیلومتری خاک دشمن و تا نزدیکی مرز سوریه پیش رفته اند، می شود.

■ چگونه پایت به جبهه باز شد؟

پیش از من برادرانم و بچه های مسجد محل به جبهه تردد داشتند. من هم علاقه مند بودم به جبهه بروم و آنان را همراهی کنم اما به دلیل صغر سن و جثه کوچک اعزام نمی کردند. تا آنکه در سال ۶۴ با یادداشتن به ۱۵ سالگی شانس این را یافتم تا به جبهه اعزام شوم. همراه بچه های مسجد به پایگاه شمیرانات رفتم و فرم های مربوطه را پر کردم. مرا که سابقه حضور در جبهه نداشتیم به پادگان امام حسین (ع) معرفی کردند تا آموزش ببینم. ولی آنجا از ورود من به داخل پادگان به دلیل جثه کوچک ممانعت کردند. سرانجام بعد از التماس و درخواست های توم با اشک ولایه و با وساطت یکی از فرماندهان، دوره ۲۵ روزه آموزش را آنجا پشت سر نهادم و در ترکیب تیپ سیدالشهدا عازم منطقه شدم. بار اول مرا به یوکان پایگاه روستای میرآباد فرستادند. اما از آنجایی که عملیاتی در کار نبود با کمک بچه های محل به گردان قصر بنی هاشم منتقل شدم و در عملیات کر بلا ی ۱، از آذاسازی مهران شرکت کردم. در آن عملیات گردان ما در قلاویزان مستقر بود و چون ریزه میزه بودم به عنوان پیک گردان مشغول فعالیت شدم. چند ماه بعد در عملیاتی دیگر در منطقه شمرانی مجروح شدم و پس از آن به صلاححید فرماندهان وارد یگان دیده بانی شدم، تا آخر جنگ هم دیده بان بودم. در طول دورانی که جبهه بودم، به یگان های مختلف مأموریت می یافتم اما همه جا دیده بان بودم. در مقطعی در عملیات های کر بلا ی ۴ و کر بلا ی ۵ مأمور خدمت در تیپ ۱۲ امام رضا شدم و الا اغلب در تیپ ۱۰ سیدالشهدا بودم.

■ در عملیات برون مرزی از طرف کدام یگان اعزام شده بودی؟

در آن عملیات در ترکیب تیپ ۶۶ ویژه هوابرد حضور داشتم. این تیپ نیروی ویژه عملیات های برون مرزی و عقبه آن هم برخلاف سایر تیپ ها در تهران و پادگان امام حسین (ع) بود. محدوده عمل تیپ ۶۶ اغلب شمال عراق و استان های کرد نشین بود. آنجا هم به عنوان دیده بان رفتم.

■ هدف عملیات چه موضعی در خاک عراق بود؟

بچه های اطلاعات عملیات پیش تر از ما رفته بودند برای شناسایی و تعیین منطقه ای برای عملیات، ولی نتوانسته بودند با

کردهای محلی هماهنگی کرده و هدفی را نهایی کنند. از طرفی نیرو هم وارد خاک عراق شده و آماده عملیات بود. بنابراین به ناچار تعداد زیادی از نیروها بازگردانده شدند، تعدادی هم در ترکیه به اسارت گشت مرزی ترکیه در آمده بودند، باقی ماند ۳۷ نفر از نیروهای زید به انتخاب فرماندهان

برای اینکه آنجا کردستان بود و عراقی ها با کردها درگیری های پراکنده داشتند بنابراین در آمادگی دائم به سرمی بردند. از شانس ما چون هوا مه آلود بود نتوانستند ما را با هلیکوپتر تعقیب کنند و ما توانستیم خودمان را از محدوده عملیات دور کرده و پنهان شویم. چند روزی پنهان بودیم بعد کم کم شروع به بازگشت کردیم.

■ شما هم توانستید همراه سایر نیروها بموقع به عقب برگردید؟

نه، چون ما در دبدرس بودیم، یک سربالایی بود که راه فرار ما بود، اما عراقی ها آنجا را به آتش گرفته بودند. هر آن ممکن بود ما را بزنند یا اسیر کنند. دوست همراهم نفس کم آورده بود و نمی توانست راه بیاید، از پایین هم به سمت ما شلیک می شد. آنجا با هم قراری گذاشتیم که هر کدامان را زدن آن دیگری بماند تا تنها نباشیم. عراقی ها تا یک جایی ما را تعقیب کردند ولی ما توانستیم از تیررس آنان دور شویم. ما از دور کامیون های عراقی را می دیدیم که تا پای کوه آمده و آنجا نیرو خالی می کردند. هر جوری بود خودمان را به جبهه ها رساندیم.



صحنه ای از مستند «در مسیر برگشت» که دکتر حسین پاشنا بسیجی دوران دفاع مقدس را نشان می دهد. این مستند توسط گروه روایت فتح ساخته شده است

هر کجا هوا تاریک می شد می خوابیدیم، فرقی نمی کرد کجا باشد. ما ۴ ماه ونیم بود که سقف ندیده بودیم. از اواخر شهریور که وارد خاک عراق شدیم تا بهمن ماه که برگشتیم چیزی به اسم سقف بالای سرمان ندیدیم. کیسه خواب داشتیم که همه اش پاره و سورخ سورخ شده بود. تا اینکه به جایی رسیدیم که دیگر پشت برف ماندیم

■ بعد از چه مدت رسیدید به بقیه بچه ها؟

شش یا هفت ساعت طول کشید تا خودمان را به بقیه رساندیم؟

■ چگونه مسیر را پیدا کردید؟

مسیرها را بلد بودیم، چون جاهایی را مشخص کرده بودیم که راه را گم نکنیم. بچه ها را جایی که شب قبل خوابیده بودیم، پیدا کردیم بعد از کمی استراحت و با روشن شدن هوا راه افتادیم و به سمت ایران حرکت کردیم. شب ها می خوابیدیم و روزها راه می رفتیم تا خودمان را به ایران برساییم. مسیر طولانی بود و به دلیل آنکه نمی توانستیم از راه های معمولی استفاده کنیم مجبور بودیم از نقاط کوهستانی و صعب العبور حرکت کنیم، کارمان خیلی سخت بود. به علاوه با بارش برف دیگر نمی توانستیم از مسیرهایی که آمده بودیم و می شناختیم برگردیم و بخشی از وقت

■ دوشنبه ۲۶ آبان ۱۳۹۹
■ سال بیست و ششم
■ شماره ۷۴۹۲

آب شوند تا بتوانیم برگردیم. ولی به دلیل مجروحیت همراهان نمی توانستیم این مسیر را طی کنیم. از طرفی هم دوستانمان که می رفتند به ما گفتند اگر هوا آبری نبود برایتان هلیکوپتر می فرستیم. ما ۵ نفر ۱۷ روز آنجا ماندیم. آلونکی با سنگ برای خودمان درست کردیم و آنجا پنهان شدیم. بعد از ۱۷ روز هلیکوپتر آمد و ما را نجات داد.

■ آن ۱۷ روز چه کاری کردید، غذا از کجا می آوردید یا سرما چه کاری کردید؟

تعدادی کنسرو لوبیا داشتیم، منتها چون کم بود روزی یکی از آنها را باز می کردیم و بین ۵ نفر تقسیم می کردیم. شانسکی که داشتیم یک مقدار آرد همراهمان بود. آرد را با یک فلاکتی روی یک قطعه حلبی نیم پز می کردیم و می خوردیم. بچه های ما مجروح بودند و یکی از مجروحان چون خون زیادی از او رفته بود، شرایط مناسبی نداشت. از طرف دیگر هر روز در انتظار هلیکوپتر بودیم. هوا که تاریک می شد آتش روشن می کردیم و کنار آتش می خوابیدیم.

■ حیوانات وحشی به سراغتان نیامدند؟

نه، ما از خدایمان بود تا حیوان وحشی ببینیم تا با شکار آن ارتزاق کنیم. حتی یک خرگوش هم ندیدیم.

■ در این مدت آیا لحظاتی هم بود که از همه چیز قطع امید کنید و ناامید شوید؟

حقیقتش نه، اصلاً به این چیزها فکر نمی کردم و به نجات و رهایی کاملاً امید داشتم. البته روزهایی بود که اندوهگین می شدم، چون به ما گفته بودند هلیکوپتر در شرایطی می آید که هوا کاملاً آفتابی باشد. هلیکوپترها نمی توانستند خیلی اوج بگیرند، برای اینکه هواپیماهای عراقی آنها را هدف قرار می دادند.

■ آیا هلیکوپتر امکان نشستن در آن منطقه را داشت؟

در نزدیکی محل استقرارمان مکان مسطحی بود که هلیکوپتر می توانست فرود بیاید. ما در دره ای پنهان بودیم که صخره های بود و زیر صخره ها خالی بود. زیر صخره ها با سنگ آلونکی درست کرده بودیم و آنجا پنهان بودیم. کل کار ما در طول روز این بود که هیزم تهیه کنیم برای روشن نگه داشتن آتش، چوب درختان خیس بودند و نمی سوختند، به سختی و با سنگ شاخه ها را می شکستیم، دور آتش می چیدیم تا خشک شوند. چون به ما گفته بودند اگر هوا خوب باشد هلیکوپتر می آید، ما هر روز از دره بالا می آمدیم و جای مسطحی که هلیکوپتر امکان نشستن داشت، برف هایش را کنار می زدیم تا هم آن محل در میان برف ها از بالا دیده شود و هم امکان فرود برای هلیکوپتر باشد. هوا که آفتاب می شد خوشحال می شدم، اما بلافاصله باد می وزید و ابرها را می آورد و ما مأیوس می شدم. هر روز کارمان این بود. روزهای آخر داشتیم قطع امید می کردیم که هلیکوپتر آمد.

■ نگران نبودید عراقی ها محل اختفای شما را کشف کنند؟

همان مشکلاتی را که ما داشتیم عراقی ها هم برای حرکت در یف داشتند ضمن اینکه با شناختی که از وضعیت کردستان داشتیم می دانستیم کردهای عراق متحد ایران هستند و اجازه تردد به نیروهای عراقی را نمی دهند.

■ آیا در میان آنان عوامل نفوذی نبود؟

چرا، ولی آن منطقه در عمق کردستان عراق بود و نیروهای عراقی جرات نمی کردند براحتی به آن مناطق بیایند.

■ افراد تجزیه طلب خودمان چطور؟

ما با آنها برخورد نکردیم ولی تا دلتان بخواهد قاچاقچی دیدیم، قاچاقچیان که صرفاً کارشان قاچاق کالا از ترکیه به ایران بود.

■ در راه حادثه ای پیش نیامد؟

چرا در مسیر رفت از روستای بارزان عبور می کردیم که برائث گلوله باران ارتش عراق چند نفر کشته شدند هنوز جنازه کشته شدیم تا بهمن ماه که برگشتیم چیزی به اسم سقف بالای سرمان ندیدیم. کیسه خواب داشتیم که همه اش پاره و سورخ سورخ شده بود. تا اینکه به جایی رسیدیم که دیگر پشت برف ماندیم

پاره و سورخ سورخ شده بود. تا اینکه به جایی رسیدیم که دیگر پشت برف ماندیم.

■ کدام منطقه بود؟

منطقه ارتفاعات قندیل، آنجا گیر کردیم. هر روز وقتی هوا روشن می شد در جست و جوی راه به اطراف می رفتیم، اما همه جا تقریباً تا کم تر در برف فرو می رفتیم و باز به محل قبلی برمی گشتیم. قاطرها چون سم داشتند تا شکم در برف فرو می رفتند و جلوتر نمی توانستند بروند. این بود که تصمیم گرفته شد تا افراد گروه هلیکوپترها هم هراز گاهی حمله می کردند. چون کردها هم با ارتش صدام در حال جنگ بودند.

■ محلی ها به شما نگفتند که به برف می خورید؟

چرا، آنان در راه رفت به ما گفتند در این فصل نفوذ تا عمق ۵۰۰ کیلومتری اشتباه است، چون در مسیر بازگشت پشت برف می ماندید و توصیه می کردند که برگردیم. دو سوم نیروها هم که برگشتند به توصیه آنان بود. منتها با شد حال که این همه هزینه شده و با زحمت تا این مرحله آمده ایم یک عملیات ابتدایی انجام دهیم بعد منطقه را ترک کنیم.

■ ظاهراً مستندی هم از این عملیات وجود دارد؟

بله، گروه روایت فتح فیلم مستندی در رابطه با این عملیات تهیه کرده که با عنوان «در مسیر بازگشت» در آپارات قابل جست وجو است.

پرتیراژهای دفاع مقدس همچنان محبوب اند

سوژه های بکر در انتظار کتاب شدن

مرحان قندی
خبرنگار

کارزار

آیا با کمپین فرهنگی به نام «کتاب در گردش» آشنایی دارید؟ این کمپین فرهنگی در ۱۳۲ کشور جهان شناخته شده است و شعار این کمپین بین المللی این است که «کتاب تنها یک دوست نیست، بلکه برایتان دوست هم پیدا می کند.» به طوری که افراد کتاب های خوانده شده شان را در مکان های عمومی جا می گذارند تا افراد بیشتری از آنها استفاده کنند. برگزاری این دست کمپین و برنامه ها برای تشویق افراد به کتابخوانی نتیجه های بسیار خوبی دارند اما همچنان حوزه هایی مثل حوزه دفاع مقدس هستند که به توجه و حمایت بیشتر مسئولان و مخاطبان نیاز دارند تا آثار بیشتر و بهتری در این زمینه نوشته و منتشر شود.

جنگ تحمیلی عراق علیه ایران پدیده ای بود که برای ما به یک فرصت تبدیل شد تا افرادی همچون ستاره در آسمان سرزمین مان بدرخشند و در ذهن ما قهرمان هایی را بسازند که افسانه ای نبودند. در طول سال های دفاع مقدس و پس از آن نویسنده ها زندگی و داستان های بسیاری از این قهرمانان را به زیبایی برایمان روایت کردند و گنجینه ای که ما امروز از کتاب های ادبیات داستانی، تاریخ شفاهی، پژوهشی، تحلیلی، هنری، تاریخ نگاری، دایره المعارفی و... داریم ثمره همه فعالان فرهنگی در حوزه کتاب دفاع مقدس است. تک تک کتاب هایی که در این باره نوشته شده فرصتی است تا نسل های بعد از جنگ هم با این افراد تأثیرگذار و اتفاقاتی که در آن ۸ سال افتاده است، بیشتر آشنا شوند. با اینکه بعد از آغاز جنگ تحمیلی تا الان آثار فاخر در این باره کم تولید نشده اما صاحب نظران معتقدند که استقبال از این آثار باید خیلی بیشتر از وضعیت کنونی باشد چون وقتی استقبال زیاد باشد فعالیت در این عرصه پویاتر خواهد بود و نویسنده ها هم برای نوشتن درباره این موضوع که همچنان پر از سوژه های انسانی و بکر است، بیشتر دستشان به قلم می رود. براساس آخرین اطلاعات موجود در مؤسسه خانه کتاب و ادبیات ایران از سال ۶۸ تا ۹۸ حدود ۹ هزار و ۳۶۰ عنوان کتاب با موضوع دفاع مقدس منتشر شده است. در این سه دهه ۵ هزار و ۸۵۳ عنوان هم تجدید چاپ شدند. برخی از کتاب های حوزه دفاع مقدس مانند کتاب های «نخل های بی سر»، اثر قاسمعلی فراسی و «زمین سوخته» اثر احمد محمود، «سفر به گرای ۲۷۰ درجه» از احمد دهقان به دلیل سبک خاص نوشته و روایت عمیق و ویژه جنگ اقبال زیادی به خود جلب کردند و از جمله مهم ترین و پرفروش ترین کتاب ها در دوره خود بودند.

از دهه ۸۰ به بعد کتاب های حوزه دفاع مقدس رونق مضاعفی پیدا کردند. در سال ۸۷ کتاب «دا» که روایت خاطرات سیده زهرا حسینی است منتشر شد که تاکنون ۱۵۸ چاپ و بیش از ۶ میلیون جلد از آن به فروش رسیده است. کتاب «سلام بر ابراهیم» کتاب دیگری است که در میان جوانان غوغایی به پا کرد و به چاپ ۱۸۱ رسید و بیش از ۶۵۰ هزار نسخه فروخت. این کتاب در قالب زندگینامه همراه با ۶۹ خاطره درباره شهید مفقودالاثر «ابراهیم هادی» است. با استقبالی که از این اثر شد، جلد دوم این کتاب با خاطرات بیشتری درباره این شهید جمع آوری و منتشر شد. «خاک های نرم گوشک» زندگی نامه و خاطرات عبدالحسین برونسی، فرمانده تیپ ۸ جوادالامنه را روایت می کند که در قالب بیشتری درباره این خانواده و همرزانش گردآوری شده، رمان «شطرنج با ماشین قیامت» حبیب احمدزاده، «آب هرگز نمی میرد» اثر حمید حسام که درباره خاطرات جانباز میرزا محمد سلگی فرمانده گردان ابوالفضل (ع) است و بتازگی توسط نشر ۲۷ بعثت به چاپ هفتاد و سوم رسید، «رفاقت به سبک تانک» اثر داوود امیریان دربردارنده ۴۷ حکایت کوتاه از وقایع جنگ تحمیلی که با محتوای شوخی و طنز و با نثری شیرین و روان برای گروه سنی نوجوانان منتشر شده از دیگر آثار مکتوب موفق در حوزه دفاع مقدس هستند.

کتاب «آن بیست و سه نفر» احمد یوسفزاده خاطرات بیست و سه نوجوان است که توسط ارتش بعث، در عملیات بیت المقدس به اسارت در آمدند و دیکتاتور عراق سعی داشت از این نوجوانان برای ایجاد جنگ روانی علیه ایران استفاده کند. این کتاب که قلم بسیار روانی دارد تاکنون به چاپ ۵۸ رسیده است. در این داستان یوسفزاده که خودش یکی از این ۲۳ نفر بوده روزهای این ۲۳ نوجوان در جنگ و ماجراهایی با شهید سلیمانی داشتند و اینکه چرا در آن سال ها نوجوان ها به جبهه می رفتند را نقل کرده است.

کتاب هایی همچون «بیست و دو روز نبرد» اثر مجید نداف که به بررسی آزادسازی سندج در سال های ۱۳۵۹، ۱۳۵۷، پراخته است و نگاهی دارد به مقابله رزمندگان ایران اسلامی با تجزیه طلبانی که قصد جدا کردن کردستان از ایران را داشتند، مجموعه روزشمار جنگ ایران و عراق که توسط مرکز اسناد و تحقیقات دفاع مقدس منتشر شد، رمان «فرار به جابلقا» اثر اکبر صحرایی که روایتی متفاوت از جنگ تحمیلی و فتح خرمشهر را برای نسل نوجوان ارانه داده است، کتاب «جنگ ایران و عراق به روایت تحلیلگران غرب» اثر محبوبه شمشیرگرها که نگاهی به جریان شناسی آثار تحلیلگران جنگ ایران و عراق در غرب براساس کتاب های انگلیسی زبان دارد، «تریلوزی های جنگ» اثر ایوب آقاخانی که شامل سه نمایشنامه درباره شهید محمد جهان آرا، شهید مصطفی چمران و شهید احمد کشوری است، «مربع های قرمز» اثر زینب عرفانیان که درباره خاطرات شفاهی حاج حسین یکتا است و از سوی انتشارات شهید کاظمی به چاپ دوازدهم رسید از جمله آثار تازه منتشر شده یا چاپ مجدد هستند که نظر مخاطبان را به خود جلب کردند.

کم کم نویسندگان و ناشران سلیقه مخاطب در ادبیات پایداری به

دستشان آمد و هرچه روبه جلو آمدیم آثار بیشتری را داشتیم که از آنها استقبال می شد و حتی اتفاقات نوبی را در پیش گرفت.

چندی پیش انتشارات سوره مهر با همکاری کانون زبان ایران چهار عنوان کتاب دفاع مقدس را به زبان انگلیسی ترجمه و منتشر کرد. این چهار عنوان کتاب به عنوان منبع کمک آموزشی کلاس های زبان انگلیسی قرار گرفتند. یکی از این کتاب ها کتاب «آزادی خرمشهر» احمد دهقان است. کتابی درباره ناگفته های جنگ و عملیات فتح خرمشهر به روایت شهید صیاد شیرازی. کتاب دیگری که ترجمه شده و حالا در دست زبان آموزان و مخاطبان خارجی قرار گرفته کتابی است با عنوان «پروانه در چراغانی» اثر مرجان فولادوند که گزارش زندگی شهید خرازی از فرماندهان دفاع مقدس نوشته و چاپ شده است. «زنده باد کمیل» کتاب دیگر این مجموعه است که خاطرات خود نوشته محسن مطلق با روایتی ساده و صمیمی از سال های آغازین جنگ است. کتاب «پا به پای باران» مرتضی سرهنگی و هدایت الله بهبودی اثر دیگر آثار ترجمه شده است که شامل دو گزارش از جبهه های جنوب می شود. در داستان این کتاب دو خبرنگار جنگی به مناطق جنگ زده می روند و گزارش های تأثیرگذار می نویسند. در واقع اثر چهار کتاب هم بر زندگی قهرمانان سرزمین ما می پردازند. با این کار هم کتاب های کمک آموزشی زبان رنگ و بوی بومی گرفتند و هم نوجوانان و جوانان بیشتری با فرهنگ ایرانی و کتاب هایی با این موضوع آشنا شدند. این اقدام بایی شد برای خواندن بیشتر آثار این حوزه دفاع مقدس از این دست اقدامات بیشتر در اولویت های کارشان قرار گیرد تا بیشتر از پیش شاهد ترجمه آثار در این حوزه باشیم. به گفته یکی از اهالی فرهنگ، کتاب خواندن تنها روشی است که ما می توانیم با هزینه ای کم یا حتی بدون هزینه، تجربه های خوبی به دست بیاوریم. ما هیچ کدام نمی توانیم با خیلی از چهره های شاخص که در گذشت یا حتی عصر حاضر بوده یا هستند، همنشین و هم صحبت شویم و از تجربیات و خاطرات آنها استفاده کنیم. اما همه ما می توانیم با کتاب خواندن درباره یک شخص، یک اتفاق یا هر موضوعی که به آن علاقه داریم با اندیشه های افراد مختلف آشنا شویم و از تجربه آنها بهره ببریم. هرچند این روزها کتاب های صوتی هم طرفداران بسیاری پیدا کرده و کار را برای مخاطبان خیلی راحت تر کرده اما خوب می شود که ما هم به جمع کشورهای عضو کمپین «کتاب در گردش» دربیاییم و در کتاب خواندن هم هوای هم را بیشتر داشته باشیم.